

متن پرسش

با سلام: در شرح کتاب ده نکته از معرفت نفس، خیلی تاکید داشتید بر اینکه اگر کسی در مورد موجود مجرد سوال کرد (مثلا اگه پرسید: روح چیه یا من من چه جنسی داره و از این قبیل سوالات که برای ماهیات موضوعیت داره)، هنوز به عمق مطلب در مورد خودش (من خودش) پی نبرده و هر جوابی به چنین سوالی غلطه. و تنها باید گفت: نفس فقط هست، همین. من راضی به جواب شما نشدم. تا اینکه شرح ده نکته را تموم کردم و رفتم سراغ برهان صدیقین. با توجه به بیانات شما در برهان صدیقین، حرف شما (غلط بودن سوال در مورد چیستی نفس) برام کاملا تصدیق شد. من کمی فکر کردم و به کمک صفحات ابتدایی برهان صدیقین، به این نتیجه رسیدم که اگر فرضا برای هر موجود مجرد مثلا نفس خودمون، جنسیت قائل بشیم (فرضا بگیم: نفس از جنس نور است که در این صورت صفت نورانیت را به نفس نسبت داده ایم)، در واقع به طور غیرمستقیم، به خدا (که عین وجود است)، نقص وارد کرده ایم. چطور؟ اگر فرض کنیم نفس ما از جنس نور باشه، از آنجایی که باید «کُلّ ما بالعرض لا بُدّ أن ينتهی إلی ما بالذات»، پس قبول کرده ایم که خداوند از جنس نور است. در صورتی که اگر خداوند (به عنوان کمال مطلق) از جنس نور باشد، چون از جنس چیزهای دیگر نیست (مثلا از جنس چوب نیست، از جنس آهن نیست، از جنس فولاد نیست، از جنس طلا نیست و غیره)، پس نقص ایجاد می شود. (پای کمال در میان نیست)، بنابراین فرض (جنس بردار بودن نفس) رد می شود. لذاست که جنسیت قائل شدن برای مجردات و موضوعیت دادن چیستی به مجردات، به راحتی نفی می شود و فقط باید گفت: هست فقط هست، من فقط هستم، خدا فقط هست و ثابت می شود که مجردات، چیستی بردار نیستند، بلکه هستی بردار هستند. آیا تحلیل استدلالی فوق از بنده، درست است؟ ممنون

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله به نکته‌ی خوبی دست یافتید. موفق باشید